

برخلاف تصور عمومی، طالبان در سال ۱۹۹۴ شکل نگرفت. طالبان طلبه‌هایی بودند که دروس دینی می‌خواندند و در سیاست دخالتی نمی‌کردند، اما دولت وقت تلاش می‌کرد با تشویق در مشارکت در طرح اصلاحات ارضی و مسائل دیگر آنها را وارد عرصه سیاست کند، در نتیجه طالبان هم حامیان دولت، مثل مولوی نیاز محمد را هدف قرار داد

یک و نیم سال در آنجا بودیم، من صبح‌ها برای تحصیل به مسجد می‌رفتم و بعد از ظهر برای کمک به خانه باز می‌گشتم و از گوسفندها، بزها و گاوها نگهداری می‌کردم، طولیه راتیمیزی می‌کردم و به حیوانات غذا می‌دادم.

پدرم پیش از درگذشتش به خواهرم وعده داده بود که او را زود هنگام به عقد یکی از نزدیکان درآورد، پس از فوت پدرم تصمیم خانواده داماد این بود که به سرعت مراسم ازدواج برگزار شود و همین هم شد، روز ازدواج خواهرم بسیار غمگین شدم و گریه کردم، چرا که خواهرم تنها کسی از خانواده‌مان بود که همیشه کنار من بود، مراقبم بود و در کنار او بزرگ شده بودم.

بعد از عروسی، به خانه خویشاوندان بازگشتم، این دوران برایم دوران سختی بود، غذا نمی‌خوردم و به مدرسه نمی‌رفتم، چرا که بسیار احساس تنهایی می‌کردم و نمی‌دانستم قرار است چه اتفاقی برایم بیفتد. هر از چندگاهی که برادر بزرگ ترم به دیدنم می‌آمد از او می‌خواستم که مرا با خود ببرد اما او امتناع می‌کرد، چرا که چنین امکانی برایش مقدور نبود.

با هدف ادامه تحصیل به خانه دایی‌ام رفتم، او فرد قاطعی بود و چندین بار به من سیلی زد، اما همسرش بسیار خوش قلب و مهربان بود و به من توجه می‌کرد. درسم را در یک مدرسه محلی در سنگسره به پایان رساندم و سپس در کلاس درس ملا نعمت الله که از شاگردان پدرم در مشان بود ثبت نام کردم. وی به من محبت خاصی داشت. به شکل اتفاقی مولوی نیاز محمد که عالم بسیار بزرگی بود نیز در این مدرسه حضور داشت و برایم کتاب و لباس تهیه می‌کرد تا درسم را دنبال کنم. او یکی از شخصیت‌های بانفوذ در حزب دموکراتیک خلق کمونیستی بود، بعدها و بعد از به قدرت رسیدن محمد تره‌کی، او از وی حمایت کرد، حتی اظهار داشت که تره‌کی از معاونین امام مهدی و نماینده ایشان است. بیشتر شاگردان او بعد از پیوستنش به تره‌کی از وی دست کشیدند.

پس از مدتی، بستگانم مرا به یک مدرسه سکولار در قندهار بردند تا در کنار دروس دینی، دروس روتین مدرسه‌ای را نیز سپری کنم. در آنجا به دیدن مولوی نیاز محمد رفتم، در پی اصلاحات ارضی کمونیستی دولت به هر فرد که ثبت نام می‌کرد، مقداری زمین میداد. او از من خواست که ثبت نام کنم اما استاد ملا نعمت الله مرا از این کار منع کرده بود، چرا که معتقد بود این عمل برخلاف شریعت است. در نتیجه صبح بدون خدا حافظی از پیش او رفتم و پیشنهادش را با وجود اصراری که از سرخیر خواهی بود قبول نکردم. این دوران مصادف بود با زمانی که استاد ملا نعمت الله و باقی طلبه‌ها به پاکستان رفته بودند، چرا که کمونیست‌ها با اصرار طبقه تحصیل کرده سکولار، تمام قدرت‌های محلی را می‌گرفتند و به زندان می‌نذاختند.

در سال ۱۹۷۸ و زمانی که ده ساله شده بودم، کودتا اتفاق افتاد و قدرت را رهبری تره‌کی به دست کمونیست‌ها افتاد. اصلاحات با شتاب بسیاری در حال اتفاق بود و جنگ و درگیری تمام منطقه را فرا گرفته بود. دولت کمونیستی همچنین طالبان را تحت تعقیب قرار داد. برخلاف تصور عمومی، طالبان در سال ۱۹۹۴ شکل نگرفت. طالبان طلبه‌هایی بودند که دروس دینی می‌خواندند و در سیاست دخالتی نمی‌کردند، اما دولت وقت تلاش می‌کرد با تشویق در مشارکت در طرح اصلاحات ارضی و مسائل دیگر آنها را وارد عرصه سیاست